

بابا جان داد



زهرا چیدری

سردبیر
چاردیواری

قرار بود روز اول مهر با بابا به مدرسه برود!

مامان می‌گفت: «دخترم، بابات شب تا ۱۲ شیفته و خستس، نمی‌تونه ببرت مدرسه، بذار من باهات میام دیگه.»

ولی او اصرار داشت با بابا به مدرسه برود. بابا هم با چشمانی که در عین خستگی مفرط، از آنها شور زندگی می‌بارید درحالی‌که به دخترش نگاه می‌کرد به همسرش روی کرد و گفت: «عیب نداره خودم می‌برمش.»

لايه‌لای ناخن‌های بابا همیشه خدا سیاه بود. انگار هیچ آب و صابونی نمی‌توانست گرد سیاه زغال سنگ را از دستان بابا پاک کند. از معدن که به خانه می‌آمد، بوی زغال سنگ می‌داد. انگار یک لایه از گرد زغال سنگ‌ها روی تنش جا خوش کرده بود و با شست و شو هم پاک نمی‌شد. با تمام این سیاهی‌ها اما قلب بابا به سپیدی برف بود. مهربان و پرشور و حالا به دخترش قول داده بود روز اول مهر خودش او را به مدرسه می‌برد.

دم دم‌های غروب بود. روز شنبه ۳۱ شهریورماه، اما انگار خورشید دل خون‌تر از همیشه سر در آفق فرو می‌برد. آسمان هم انگار دلش آبیستن حادثه‌ای تلخ بود.

حوالی ساعت ۹ شب اما صدای مهیب در گوشش پیچید و دلش ریخت. صدا از معدن بود. مامان از آشپزخانه به سمت پنجره دوید. لشکری از اضطراب وجود همه را گرفته بود. مامان دستانش را با دامن خشک کرد و چادرش را به سر کشید. گریه‌کنان به سمت مامان دوید. منم می‌خواوم پیام. مامان در سکوت دستش را گرفت، کفش‌هایی را که بابا همین چند روز پیش برای روز اول مدرسه برایش خریده بود پوشید و در سکوت با مامان راهی شدند.

این بار دیگر واگن‌هایی که از معدن بیرون می‌آمد از زغال سنگ پر نبود. این بار پیکرهای بی‌جان کارگرانی که برخی در انفجار و برخی دیگر بر اثر خفگی جان باختند را در واگن‌ها گذاشته بودند و به بیرون از معدن می‌فرستادند.

روز اول مهر اما بابا نبود تا او را به مدرسه ببرد، ولی سرمشق‌های مدرسه همچنان «بابا» داشت.

بابا آب داد.

بابا نان داد.

بابا جان داد

آوازی برای یک نهنگ

داستان کمک دختری ناشنوا به تنهاترین نهنگ دنیا...؛ لین کلی، معلم مدارس استثنایی کتاب آوازی برای یک نهنگ را برای هدیه‌دادن عشق و امید به کودکان و نوجوانان دارای شرایط خاص تألیف کرده است. این داستان لطیف در سال ۲۰۲۰ جایزه کتاب خانواده اشنایدر را به دست آورد و تحسین‌های بسیاری را در سراسر جهان برانگیخت.

درباره کتاب



آبریس ۱۲ساله به همراه خانواده‌اش به تگزاس نقل مکان کرده‌اند. این جابه‌جایی برای او آسان نیست، چون حالا آبریس، تنها دانش‌آموز ناشنوای مدرسه است. دیگر خبری از تفریح در ساحل نیست و پدر بزرگ و مادر بزرگ - تنها افرادی که واقعا او را درک می‌کنند - کیلومترها از آنها دورند. زندگی در شهر جدید برای آبریس خسته‌کننده است، تا زمانی که معلم کلاس علوم، درباره نهنگی حرف می‌زند که به دلیل فرکانس خاص صدایش، نمی‌تواند با نهنگ‌های دیگر ارتباط برقرار کند. این اطلاعات جدید، به روح مبارز آبریس جان تازه‌ای می‌بخشد و ماجراهای کتاب آوازی برای یک نهنگ (Song for a Whale) را آغاز می‌کند.

آبریس مجذوب قصه این حیوان عظیم‌الجثه می‌شود که در دنیای تاریک زیر اقیانوس زندگی می‌کند. به همین دلیل تصمیم می‌گیرد با تجهیزات رادیویی قدیمی، راهی برای برقراری ارتباط با او پیدا کند تا درد مشترک‌شان، یعنی تنهایی را التیام ببخشد. از آنجایی که پدر و مادر آبریس از نیت او بی‌خبر هستند، همه چیز پیچیده‌تر می‌شود، اما خوشبختانه مادر بزرگش، زنی متفاوت و سرزنده، شریک جرم اوست و آبریس را در سفر بزرگش راهنمایی می‌کند....

جالب است بدانید که این اثر بر اساس سرگذشت واقعی یک نهنگ در سال ۲۰۱۵ نوشته شده است. لین کلی (Lynne Kelly) با ۲۵ سال سابقه تدریس در مدارس استثنایی، این کتاب را با الهام از ماجرای این نهنگ تألیف کرده و آبریس، دختر ناشنوای قصه را به سفری دور و دراز به آلاسکا می‌فرستد تا راهی برای نجات نهنگ از تنهایی پیدا کند. مطالعه این داستان تجربه‌ای لذت‌بخش، آرام و لطیف است که ردپای خود را در قلب هر خواننده‌ای بر جای می‌گذارد.

ویژگی متمایز دیگر این اثر تلاش کلی برای به تصویر کشیدن چالش‌ها و ناامیدی‌های رایجی است که کودکان دارای مشکل شنوایی با آنها درگیر هستند. گاهی این مشکلات تجربیاتی هستند که آنها نمی‌توانند با دیگر همسن و سالان و دوستان خود شریک شوند و گاهی توسط افرادی که قصد کمک دارند به وجود می‌آیند. به عنوان جمع‌بندی کتاب آوازی برای یک نهنگ، داستانی نشاط‌آور در مورد دوستی، خانواده و اهمیت برقراری ارتباط صادقانه و صمیمانه است که اطلاعات مفیدی از اختلالات شنوایی را نیز به خوانندگان ارائه می‌دهد و مطالعه آن تجربه‌ای خوشایند برای تمام خوانندگان خواهد بود.

کتاب آوازی برای یک نهنگ مناسب چه کسانی است؟

در بخشی از کتاب آوازی برای یک نهنگ می‌خوانیم:

«تا همین تابستان پیش خیال می‌کردم تنها وجه مشترکم با آن نهنگ لب ساحل، «اسمم» است.

صدف‌ها و تکه‌های چوب ساحل را جمع کردم، گل‌های وحشی را از تل ماسه‌ها چیدم و بعد کنار پدر بزرگ نشستم. صدف‌ها و چوب‌ها برای مادر بزرگ بودند و گل‌ها برای نهنگ. پدر بزرگ پرسید: «مدرسه چطوره؟» و من جواب دادم: «فرقی نکرده!» یعنی به همان بدی قبل بود. دو سال بود که در آن مدرسه درس می‌خواندم و هنوز حس می‌کردم تازه‌واردم! پدر بزرگ دستش را به ماسه‌های کنارش زد و با زبان اشاره گفت: «می‌دونستی اون هم احتمالاً ناشنوا بوده؟» لازم نبود بیرسم منظورش چه کسی است. ۱۱سال از دفن شدن نهنگ در آن ساحل می‌گذشت و پدر و مادرم ماجرای آن روز را چندین بار برایم تعریف کرده بودند. سرم را تکان دادم. نمی‌دانستم نهنگ ناشنوا بوده و نمی‌دانستم چرا پدر بزرگ موضوع حرف را عوض کرد. شاید دیگر نمی‌دانست درباره مدرسه با من چه حرفی بزند.

مقام بندگی

حاج آقا مجتبی‌تهرانی، استاد اخلاق و مدرس حوزه علمیه تهران می‌گفت: بالاترین و والاترین اثر اطاعت، رسیدن به مقام عبودیتی، یعنی عبدیت است. بنابراین بی‌انصافی است اگر انسان واجبات را که خواسته الهی است ترک کند و منهیات او را نادیده بگیرد. سپس انتظار داشته باشد دعایش مستجاب شود. بله، اگر مطیع خدا شد و به خواسته‌های الهی عمل کرد و سپس از او درخواست کرد و جواب نداد در این صورت می‌تواند گله کند. البته جای گله هم نیست. بالاترین و والاترین اثر اطاعت این است که انسان از مسیر اطاعتی به مقام عبودیتی، یعنی عبدیت می‌رسد. آخرین سیر برای یک انسان نسبت به بُعد معنوی‌اش همین عبد شدن است که فقط از راه اطاعت به دست می‌آید. انسان از راه اطاعت به عبودیت می‌رسد و جوهره عبودیت هم ربوبیت است.



ارزش عزت مؤمن

به طور کلی امیرالمؤمنین تمام اخلاق دنیا را به حساب پستی نفس می‌گذارد، یعنی ریشه همه اخلاق رذیله را دنائت می‌داند. مثلاً در باب غیبت می‌گوید: «الْغَيْبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ»؛ بی‌چاره‌ها، ناتوان‌ها، ضعیف‌همت‌ها، پست‌ها غیبت می‌کنند.

یک مرد، یک شجاع، یک آدمی که احساس کرامت و شرافت در روح خودش می‌کند، اگر از کسی انتقادی دارد جلوی رویش می‌گوید یا حداقل جلوی رویش سکوت می‌کند. حالا این‌که بعضی مداحی و تملق می‌کنند مطلب دیگری است. پشت سر که می‌شود، شروع می‌کنند به بدگویی و غیبت کردن.

می‌گوید این منتهای همت عاجزان و اراده ناتوانان است، از پستی و دنائت است.

آدمی که احساس شرافت می‌کند، غیبت نمی‌کند. همچنین می‌فرماید: آن کسی که طمع به دیگران را شعار خود قرار داده، خودش را کوچک و حقیر کرده است، خودش را پست‌تر کرده است؛ یعنی آدمی که احساس عظمت می‌کند، محال است که به دیگران طمع ببندد. آن کسی که رنج و ناراحتی خود را برای دیگران بازگو می‌کند، باید بداند که تن به خواری داده است. یک آدم شریف، آدمی که احساس انسانیت و عزت می‌کند حتی حاضر نیست رنج خود را به دیگران بگوید. رنجش را تحمل می‌کند و برای دیگران بیان نمی‌کند.

شخصی آمد خدمت امام صادق علیه‌السلام و شروع کرد از تنگدستی خودش گفتن که خیلی فقیر شده‌ام، خیلی ناچارم و درآمدم کفاف خرجم را نمی‌دهد، چنین می‌کنم و چنان. حضرت به یکی از کسان‌شان فرمود:

برو فلان مقدار دینار تهیه کن و به او بده.

تارفت بیاورد، آن شخص گفت: آقا! من و... مقصودم این نبود که از شما چیزی بخواهم. فرمود: من هم نگفتم که مقصود تو از این حرف‌ها این بود که از من چیزی می‌خواهی ولی من یک نصیحت به تو می‌کنم؛ این نصیحت از من به تو باشد که هر بیچارگی و سختی و گرفتاری که داری برای مردم نقل نکن زیرا کوچک می‌شوی.

اسلام دوست ندارد مؤمن در نظر دیگران کوچک باشد؛ یعنی صورت خود را با سبیلی هم که شده سرخ نگه‌دار، عزت خود را حفظ کن. علی هم می‌گوید: «وَرَضِيَ بِالذَّلِّ مِّنْ كَشْفِ صُرَّةٍ» آن کسی که درد خودش را، بیچارگی خودش را برای دیگران می‌گوید، آبرو و عزت خود را از بین می‌برد. همه جا می‌گوید: آقا! ما خیلی بیچاره هستیم، اوضاع ما خیلی بد است، اوضاع‌مان به قول امروزی‌ها خیلی درام است، چنین و چنان. اینها را نگو، آبرو از هر چیزی عزیزتر است، عزت مؤمن از هر چیز دیگری گرامی‌تر است.

در روح خودتان احساس بزرگواری کنید، می‌بینید راستگو هستید، می‌بینید امین هستید، می‌بینید بااستقامت هستید.

در روح خودتان احساس بزرگواری کنید، می‌بینید خویشتن‌دار هستید، منبع‌الطبع هستید، غیبت نمی‌کنید، هیچ کار پستی نمی‌کنید، مثلاً شراب نمی‌خورید چون شراب خوردن مستی می‌آورد و مستی (ولو موقت باشد) عقل و در نتیجه وزن و سنگینی را از انسان می‌گیرد. در یک مدت موقت هم اگر انسانیت از انسان سلب شود، تبدیل به یک حیوان لاشعُر می‌شود.

در جمله دیگر فرمود: «الْمَنِيَّةُ وَالْأَلْمَنِيَّةُ» من بناهم بر افراط نیست: مرگ و نه پستی؛ انسان بمیرد و تن به پستی ندهد.

برگرفته از کتاب آزادی معنوی

استاد شهید مرتضی مطهری